

ناصر فرهمند

جان نوربیس گفته است: پاسخ‌ها شکلی از مرگ را دارند.

مارتین هیدگر گفته است: اساس هستی پسر شکلی از پرورش را دارد.

سیلان کوندرا گفته است: جهان نونالیتر، جهان پاسخ‌هاست و نه پرش‌ها. هم او گفته است: سرزهای هستی انسان در کنار پرش‌های کشیده، می‌شود که پاسخی برای نشان ممکن نیست.

جهان نونالیتر از دیدگاه من: جهان فاشیست جهانی است که در آن پرش‌های مطوع می‌شوند که پاسخی برایشان ممکن نیست. این جهان شکلی از مرگ را دارد.

پرورش‌هایی که پاسخی برایشان ممکن نیست، پرورش‌های سخنواره‌اند.

پریس لوی گفته است: کسی که به هر شکلی به سخنفروزی و زمان بازی پشت می‌کند، به فاشیسم پشت کرده است.

فاشیست کسی است که پرورش‌های سخنواره پیش می‌کشد.

فرهنگ کن.

می‌پرسد: فاشیست کیست؟

یکی پاسخ می‌دهد: کسی که آزادی را می‌گیرد. ایشیاوا

می‌کند. ایشیاوا

سومی می‌گوید: کسی که سرکوب می‌کند. ایشیاوا

توجه کن: هر سه پاسخ درست‌اند! هر سه پاسخ درستی‌اند به این پرورش. با این حال ایشیاوا بد اشتباه‌اند زیرا من فاشیست پاسخ دل خواهم را می‌خواهم: پاسخ درست دل خواه و متعلق به خودم را. به این طریق سرکوب می‌کنم، به سکوت وامی‌دارم و آزادی را می‌گیرم اما من فاشیست نیستم.

هیچ‌کس نمی‌تواند مرا به خاطر این که پاسخ‌ها را اشتباه می‌دانم، فاشیست بنامد. تنها یک پاسخ به این پرورش ممکن است و آن را کسی به من نگفته است: فاشیست پرورنده پرورش سخنواره است.

من فاشیست نیستم و دروغین خال فاشیستم. من پرورش را مطوع می‌کنم که پرورش است و هم زمان پرورش نیستم.

چهارمی از راه می‌رود و می‌گوید: پرورش تو اصلاً پرورش نیست.

من نگاهش می‌کنم و می‌پرسم: این پرورش فاشیست کیست، پرورش نیست؟

می‌گوید: خیر، پرورش نیست. پاسخی است در لباس پرورش.

نتیجه می‌گیرد: پس پرورش هست.

رو به رو به نفر نخست می‌کند: این فاشیست کیست؟ پاسخ است یا پرورش؟ پاسخی ندارند جز این‌که: پرورش است.

و چهارمی را می‌برد و رو به رو به نفر نخست می‌پرسد: این فاشیست کیست؟ پرورش است؟

می‌گوید: بله، پرورش است.

سوم را نگاه می‌کنم و می‌پرسم: این فاشیست کیست؟ پاسخی است، پاسخی است در شکل پرورش.

این سه را نیز می‌برد. من فاشیست با پرورش‌های سخنواره‌ام، پرورش‌ام را به گونه‌ای مطوع کرده‌ام تا امکان پرورش بودن و نیز پاسخ بودن را از آن گرفته باشم.

من فاشیست امکان پرورنده شدن پرورش‌ام و نیز پاسخ دادن به آن را گرفته‌ام. پرورش من هم پرورش است و هم نیست. به نطفن پرورش و غیرپرورش، نویسنده‌ای است. دوباره پرورش‌های سخنواره، نمی‌توان پرورش طرح کرد من فاشیست همیشه

حق دارم من فاشیست همیشه پرورزم.

دوباره حق داشتن و پرورزی به سواج کلماته برود.

من پرورزم زیرا دیگران را در برابر ساده‌ای بی‌پاسخ پرورش - غیرپرورش قرار می‌دهم. چنین ساده‌ای اندم را به دیوانگی رهنمون می‌شود.

پرورش‌های سخنواره به اندازه مرگ خطرناک‌اند. آدم را به معادلات مجهول و دیپلماتی و مرگ می‌کشاند.

برای رهایی از چنین معادله‌ای چه می‌توان کرد؟

می‌توان این حق را برای خود قائل شد که به پرورش سخنواره پاسخ نداد.

اما اگر پرورنده این حق را به تو ندهد چه؟ (زیرا پرورنده سخنور قدرت دارد)

می‌توان خود را به دیوانگی زد کسی که خودش

را دیوانه بنامد، دیوانه نیست.

اما اگر پرورنده سخنور این اندام را رد کند چه؟ (زیرا پرورنده سخنور قدرت دارد)

می‌توان سکوت کرد. سکوت می‌تواند پاسخی پرورنده سخنور باشد.

اما اگر پرورنده بدیع و بیانی پاسخ نخواهد چه؟ (زیرا پرورنده سخنور قدرت دارد)

می‌توان از هستی و بودن صرف‌نظر کرد. اما اگر پرورنده سخنور نگاهدارد؟

می‌توان هستی پرورنده سخنور را گرفت. آن‌گاه تو آدم کشی. اگر نتوانی آدم‌کش باشی چه؟ هیچ شکلی از آدم‌کشی حکایت ندارد.

می‌توان کرد بود یا سپاه مست. می‌توان به نفهمی و غیبت زد می‌توان جا زد. می‌توان پرورنده سخنور شد.

پس فاشیست؟

پس فاشیست.

اما اگر آدم نخواهد فاشیست بشود؟

آن‌گاه با وسیله‌ای که در دست دارد باید مبارزه کند.

موسیقی‌دان موسیقی می‌آفریند. نقاش نقاشی می‌آفریند. فیلسوف به فلسفه می‌پردازد. نظریه پرداز نظریه می‌دهد. آموزگار درس می‌دهد. نویسنده می‌نویسد. سیلان کوندرا گفته است: نویسنده به ما می‌آموزد تا جهان را به گونه‌ای پرستی درک کنیم.

این مبارزه با پانای هم ندارد؟

پریس لوی گفته است: حرفه ما پراختن به مبارزه‌ی می‌پایان است، و پیروز شدن.

اما اگر در جنگ شکست خوردی؟

چگونه می‌توان تر چنگی که اساسش همان جنگین و مبارزه است، شکست خوردی؟

و اگر پیروز شدی؟

چگونه می‌توان در چنگی پیروز شد که اساسش همان طرح پرورش است؟

مارس ۱۹۹۸

مجموعه طرح و گارانتاگر

آرشداد (هنگامی)

انتشارات فرهنگ کاوش

فرهنگ توسعه شماره ۳۸/۵۰

## منوچهر آتشی

برای مارال کوچک - برادرزاده ام



لسب در ساعت شماطه

سپیده دم

شبهه‌ای سفید - بلند

کلوگاه خواب دخترک را بالا می‌آید تا طبقه پنجم برج

- سه طبقه بالاتر از ما -

دوان دخترک می‌آید کنار نوشتنم

عموا

مگر به ساعت شماطه قایمش کردمای

که مرا به شبهه بیدار می‌کند

- اسی در میانه نیست دخترم

این صورت تیار نیاه شده ماست

که پیش از اسرافیل

بیدارمان می‌خواهد

می‌گوید:

- مادر اما می‌گوید

وعمو

اسی سفید لای کتابش طویله کرده

تا به کابوس که می‌لنذ خودش

اسب شبهه بکشد»

آخر مگر اسب بی‌گناه

پروانه است که -

- اسی در میانه نیست دخترکم

کتابی است سفید سفید

مانده از نیاکان کانیم که هر کابوسم

سطری در آن می‌نویسد

و هر بیداری ناگاه تو

گلی میان ورق‌هایش می‌اندازد

## هندسه‌ها در سیل

این هندسه‌های جاری بر آب

این آب‌ها که هندسه بر هم می‌غلطاند

- بفتاندا!

مثلثی سرازیر در گرداب وانیکان

هرمی سرنگون در ماسه‌زار چیزی

و چیزی در هم پیچیده

- بیبچاند!

اضلاع مستطیل‌ها مکعب برمی‌خیزند

که رود از میانه آنها می‌خروشد که تاریخ از میانه آنها

- بخروشد بخروشاند!

بیضی و مستطیل و هرم خنجریس و خشایار و استالین

گروه

شوش ویران شده - سوار بر آبادانی می‌برد این آروند

و نیل تمام هرم‌ها را / و عصا تمامی نیل‌ها را

- بپرند براندا!

بگذرد ببرد این سیل تمامی هندسگی‌ها را

مثلث و مستطیل و مکعب -

چه می‌خواهد آخر این ناوگان طولانی

در تنگه‌ای به کوچکی نرموپیل به وسعت حیاط جاری زنون

و این خشایار آواره که هیزم می‌برد انگار

برای آتن سرعازده

بگذرد ببرد تمامی هندسه‌ها را مهندس‌ها را

شوش و پاسارگاد و آتن و رم را

این ناوگان در هم بی‌مصرف برای چیست

این فتح‌های فاتحه از بی برای کی